مجلس اوّل

أعوذُ بِاللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم

و صلَّی اللَه علیٰ محمّدٍ وآله الطّاهرین

و لعنةُ اللَه علیٰ أعدائهم أجمعین من الآنَ إلیٰ قیامِ یوم الدّین

 إن‌شاءاللَه اگر خداوند علیّ أعلیٰ توفیق بدهد، شب‌ها در این ماه مبارک رمضان دعای افتتاح[[1]](#footnote-1) را معنا می‌کنیم، و بعدش هم دعای أبوحمزۀ ثُمالی؛[[2]](#footnote-2) امّا اگر بخواهیم در معنا و تفسیر این دعا خیلی معطّل بشویم و خیلی بحث کنیم، آن‌وقت خیلی طول می‌کشد و دیگر نمی‌رسیم از دعای افتتاح تجاوز کنیم، و لذا یک‌قدری ساده‌تر و یک‌قدری روان‌تر، و یک طول و تفسیر کمتری هم پیرامون معانی این اخبار ذکر می‌شود تا اینکه إن‌شاء‌اللَه زودتر بتوانیم یک معنی اجمالی از این دعا و از دعای ابوحمزه ـ که هر دو از آن دعاهای خیلی عالی‌المضمون است ـ به‌دست بیاوریم.

## معنای حمد و ثناء

بسم اللَه الرّحمن الرّحیم. اللَهمّ إنّی أفتَتِحُ الثّناءَ بِحمدِک؛ «خدایا من افتتاح می‌کنم ثناء را به حمد تو.»

 ثناء: یعنی تمجید کردن و تعریف کردن؛ حمد: یعنی ستایش کردن و ستودن.

 من می‌خواهم افتتاح کنم ثناء و تمجید و تعریف را، شروع کنم تعریف کردن و تمجید کردن از حکمت‌های تو، از آلاء تو، از اسماء تو، از صفات تو، از نعمت‌هایی که به ما دادی، از نقمت‌ها و پریشانی‌هایی که برداشتی، از دستگیری‌هایی را که در هر بار از ما کردی؛ که همین‌ها در مضامین این دعا خواهد آمد. و تعریف و تمجید کنم از پیغمبر تو، از معصومین، از ائمّه؛ که در این دعا خواهد آمد.

## منوط بودن تعریف و تمجید از هر کسی به حمد و ستایش خداوند

 امّا افتتاح تمامیِ ثناء را من به حمد تو می‌کنم، اوّل تو را می‌ستایم. زیرا که اگر حمد تو نباشد تمام ثناهایی که من می‌خواهم بکنم، هَدر است؛ چون از هر موجودی بخواهم تعریف کنم و هر کس را بخواهم تمجید کنم، آن ستودن منوط است به ستودن تو، حمد تو و ستایش تو. چون تو دارای جمالی و تمام خیرات و مبرّات و برکات از تو ناشی می‌شود، تمام جمال‌ها از جمال تو منشعب می‌شود، تمام کمال‌ها از کمال تو نازل می‌شود؛ بنابراین من هر ثنائی را بخواهم بکنم اگر منوط و مربوط به حمد تو نباشد، آن ثناء لغو و عبث است، و آن ثنائی جوهردار و آبدار است که به حمد تو متّصل و مربوط باشد.

 بنابراین من در این دعا اوّل به حمد و ثناء تو افتتاح می‌کنم دعا و ستایش‌هایی‌ را که می‌خواهم بکنم، و مناجات‌ها و تعریف‌هایی را که می‌خواهم بکنم.

## نشئت گرفتن هر کار حق و استواری، از تسدید و عنایت پروردگار

و أنتَ مُسَدِّدٌ لِلصّوابِ بِمَنّک؛ «و تو کار‌های راست و درست و یقینی و استوار را از روی منِّ خود و کرم خود تَسدید می‌کنی (یعنی کار را محکم می‌کنی.)»

 تَسدید: یعنی تحکیم، یعنی استوار کردن؛ مُسَدَّد: یعنی استوار. این حمدی که من می‌خواهم بکنم کار صواب است، و چون تو هستی که از تو مدد بگیرم لذا تسدید می‌کنی این حمد مرا و هر کار صوابی را که می‌خواهم بکنم. صواب (با صاد): یعنی کارِ راست و استوار.

 هر کار حق و استواری را تو تسدید و تحکیم می‌کنی، و تمام استوار‌ها منوط به تسدید توست؛ یعنی هر قیامی در عالم و هر وجودی در عالم، ناشی از تسدید و عنایت توست، و وجود هم که حقّ است.

 و تو کارهای راست را تسدید می‌کنی از روی مَنّ خودت؛ مَنّ: یعنی احسان و کرم، آن احسان و کرمی را که انسان می‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌کند و در مقابل او پاداش نمی‌خواهد، می‌گویند: مَنّ.

 ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ﴾؛[[3]](#footnote-3) «خدا منّت گذاشت بر مؤمنین که در میان آنها رسولی را برانگیخت (یعنی بدون تقاضای اجر و مزد، رحمت خود را به‌واسطۀ فرستادن پیغمبر بر مردم نازل کرد.)»

 پس مَنّ: یعنی رحمت، مَنّ در لغت به معنی رحمت و عَطیّه و احسان بدون مزد است.

 پس هر کار صوابی را که می‌کنیم، هر کار راستی که در عالم است، تسدید و تحکیمش از ناحیۀ توست، بدون اینکه تو منتظر أجر و مزدی باشی. عالَم رحمتت را همین‌طور مجّانی نازل می‌کنی و تمام درستی‌ها و استواری‌ها را در عالم تسدید می‌کنی.

## اختلاف محلّ نزول عفو و رحمت الهی با محلّ کیفر و عقوبت او

و أیْقَنتُ أنّک أنتَ أرحَمُ الرّاحمینَ فی مَوضعِ العَفوِ و الرّحمة؛ «من یقین پیدا کردم که مسئله این‌طور است: تو أرحم‌الرّاحمین هستی و رحمتت از همۀ رحمت‌کنند‌گان بیشتر است؛ امّا در جای عفو و رحمت و آنجایی که جای عفو باشد.»

و أشَدُّ المُعاقبینَ فی مَوضعِ النَّکالِ و النَّقِمة؛ «و از همۀ سخت‌گیرها و

کیفر‌دهندگان، سخت‌گیرتری در جای عقوبت و نکبت و بدبختی و در آنجایی که باید عقوبت کنی و آن محلّی که سزاوار عقوبت است.»

و أعظَمُ المُتَجَبِّرینَ فی مَوضعِ الکبریاءِ و العَظَمة؛ «در آنجایی که جای آقایی و بزرگی و عظمت است، تو از همۀ آنها بزرگ‌تری و در مقام جلال و عظمت نمایانی.»

 خدا را دارد تعریف می‌کند و می‌گوید: خدایا تو دارای این صفات هستی.

## خدا که أرحم‌الرّاحمین است چرا کفّار را عقاب می‌کند؟

 یک مسئله است و آن مسئله اینکه خدا که أرحم‌الرّاحمین است، چرا کفّار را به جهنّم می‌برد و چرا عقاب ‌می‌کند؟ افرادی را که متمرّدند، افرادی که از روی جهالت گناهی از آنها سرمی‌زند، اینها مستحقّ آمرزش‌اند؛ بنابراین خداوند أرحم‌الرّاحمین اصلاً چرا جهنّم را خلق کرده و چرا کیفر می‌دهد؟ سؤال است دیگر!

 یک جواب توحیدی دارد که باشد در جای خودش؛ ولی یک جواب ساده این است که: انسان اگر بخواهد کارهای خدا را بسنجد و بفهمد و بر کارهای خودش قیاس کند، چون راهی از خودش به خدا ندارد مگر صفات و غرائز خودش، می‌بیند در بعضی جاها، افرادی که با انسان تماس دارند کارهایی انجام می‌دهند که اینها مستحقّ عفو و رحمت‌اند و انسان از آنها می‌گذرد؛ تقصیری کرده، گناهی کرده و حقّ انسان را برده است، ولی می‌آید و پشیمان و نادم است و عذرخواهی می‌کند که آقا من مال شما را بردم حالا از من بگذر، یا پشت‌ سرِ شما غیبت کردم از من بگذر، من تعدّی کردم از من بگذر! انسان هم که به وجدان خودش مراجعه می‌کند، می‌بیند اینجا جای گذشت است دیگر، چون حالا از این بندۀ خدا از روی جهالت و نفهمی یک عصیانی سر زده و یک کاری کرده، و حالا هم پشیمان است، اینجا انسان باید چه‌ کار کند؟ باید بگذرد دیگر!

 و این‌ همه روایاتی که در مقام عفو و اغماض و گذشت وارد شده،[[4]](#footnote-4) برای اینجا است، که چقدر عفو و اغماض و گذشت ثواب دارد. این یک جا.

 یک‌ جا کسی به مال و به ناموس و به عِرض یا امثال اینها تعدّی کرده است، و ابداً پشیمان هم نیست، و در همان مقام و حالی که داشته و آن گناه و آن کار را انجام داده، ایستادگی هم دارد، هیچ نفسش تنازل نکرده و شرمندگی و پشیمانی هم در او پیدا نشده و در مقابل انسان هم می‌ایستد، و در تهِ دلش می‌خواهد که شاید قدرتی پیدا کند و نظیر عملی که انجام داده دو چندان یا سه‌چندان انجام بدهد، و هم‌چنین قدرتش بالا برود و نظیر این کار را مدام تکرار کند، به خود انسان یا به دیگران.

 انسان وقتی به ندای باطن خودش مراجعه می‌کند، می‌گوید: انسان باید این شخص را گوش‌مالی بدهد و صحیح نیست که او را یله و رها بگذارد، چون در کُمونِ نفس او یک نقطۀ ظلمت و تاریکی و آتشی هست که او را دارد می‌سوزاند و تمام صفحۀ ذهن او را تاریک کرده است؛ گوش‌مالی و عقاب، او را از آن سرکشی می‌آورد پایین، از آن جنایت می‌آورد پایین. و لذا انسان اینجا باید قصاص کند؛ اگر سیلی به انسان زدند و آن کسی که سیلی زد از روی تجرّی سیلی می‌زند و پشیمان هم نیست، باید یک سیلی بخورد! برو برگرد ندارد! اگر انسان به او سیلی نزند، دلیل بر ضعف و شکست انسان است؛ و لذا در قرآن مجید داریم:

## حکمت قصاص در اسلام

﴿وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَـٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ﴾؛[[5]](#footnote-5) «از برای شما ای صاحبان خِرَد، در قصاص حیات است.»

 یعنی جامعه‌ای که در آن به‌واسطۀ جنایاتی که می‌شود قصاص و تلافی کنند، اینها حیات خودشان را خریده‌اند. امّا اگر بنا بشود هر جنایتی بشود، نتوانند قصاص کنند، خب آن جانیان بر جنایت خود می‌افزایند؛ چون انسان نفسش سرکش است، خیلی نفس انسان سرکش است و به جایی منتهی نمی‌شود که سر فرود بیاورد! و لذا عقوبت در این مقام، حیات و زندگی است. جامعه‌ای که در آن قصاص شود آن جامعه زنده است، و جامعه‌ای که قصاص نشود آن جامعه مرده است، حقّ تمام ضعفا و بیچاره‌ها می‌رود و یله و رها می‌شود، و هیچ‌ کس به هیچ‌ کس نمی‌رسد.

 امّا اگر قصاص و تلافی شد، هر کس در جامعه بداند که یک سیلی بزند، یک سیلی می‌خورد؛ گوش کسی را ببُرد، آن مَجنیٌّ‌علیه حق دارد گوش جانی را ببُرد؛ چشم کسی را در بیاورد، او می‌تواند چشمش را در بیاورد و این قاعده کلّی است؛ این جامعه به حال تعادل درمی‌آید.

 بنابراین همان‌طوری که انسان در سِرّ و وجدان خود می‌یابد که بعضی جاها باید عفو کند و بعضی جاها باید علاوه بر عفو، احسان هم بکند؛ مثلاً شخصی از روی خطا لگدی به انسان زده یا آبی به روی انسان ریخته است، حالا بگوید: «آقا معذرت می‌خواهم!» انسان او را فحش هم بدهد؟! باید بگوید: آقا برو به سلامت! کار خطایی کردی! امّا اگر کسی از روی تجرّی و جرئت می‌خواهد با شخصیّت انسان بازی کند و ایستادگی کند، انسان در سویدای دل نمی‌تواند به خود اجازه بدهد که او هر کاری می‌خواهد بکند، بکند، باید جلوگیری کند.

 لذا می‌بینیم بهترینِ شرایع در دنیا، شریعت اسلام است، و شریعت اسلام بر اساس منطق و حکمت و علم است، قرآن مجید در بیش از چهارصد آیه دعوتِ به علم می‌کند؛[[6]](#footnote-6) ولی در جامعه‌ها برای اینکه مردم راحت زندگی کنند، هم باید تبلیغات دینی داشته باشند و هم باید قصاص و حدود و دیات به جای خودش باشد.

 دزد را باید حد بزنند، زناکار را باید حد بزنند، رشوه‌خوار را باید محاکمه کنند. شخص بالا باشد، پایین باشد، وزیر باشد، گدا باشد، تفاوت نمی‌کند و در محکمۀ قاضیِ اسلام علَی‌السّویّه است؛ اگر یک نفر اعیانی به شخص فقیر تعدّی کند، آن شخص فقیر پیش قاضی می‌آید و شکایت می‌کند، و قاضی آن شخص ثروتمند را حاضر می‌کند و طبق قانون او را مؤاخذه می‌کند و حقّ فقیر را می‌گیرد و به او می‌دهد. هیچ تفاوتی هم بین عالی و دانی، عالم و جاهل، فقیر و غنی، سیاه و سفید، زن و مرد و این حرف‌ها نیست!

 اگر فرض کنید که یک مجتهدی مال کسی را ببرد، یا اینکه به آبروی کسی تعدّی بکند، آن شخص می‌آید پیش قاضی اسلام و می‌گوید که: من چه کار کنم؟ حالا آن مجتهد پیش خودش و پیش خدا دارای مقام و اعتبار است، همه به جای خودش محفوظ، امّا در اینجا با این شخص علَی‌السّویّه است و قاضی او را حاضر می‌کند و محاکمه می‌کند؛ این قضاوت اسلام است. حالا انسان پیش خودش و بین خدا رابطه دارد، مبارکش باشد، ولیکن این رابطه به انسان اجازه نمی‌دهد که حقّ کسی را از بین ببرد.

## رفتار کریمانۀ امام سجّاد علیه السّلام در مرگ فرزندشان

 غلام حضرت سجّاد علیه السّلام موقع غذا رفت سینی غذا را از مطبخ برای میهمان‌ها بیاورد، در راه دستش لرزید و سینی افتاد زمین و خورد بر سر پسر علیّ بن‌ الحسین که بچّه‌ای کوچک بود و آن بچّه آناً از دنیا رفت. غلام خیلی متوحّش شد و سروصدا کرد، علیّ‌ بن ‌الحسین متوجّه شد و از اطاق آمد بیرون و دید که هم‌چنین قضیّه‌ای اتّفاق افتاده است؛ رو به غلام کرد و گفت:

 «تو را در راه خدا آزاد کردم، برو!»

 غلام رفت، حضرت هم آمدند و مهمان‌ها متوجّه شدند و آمدند و بچّه را برداشتند و غسل دادند و کفن کردند و بردند برای به‌خاک‌سپردن.

 غلام بعد از چند روز دیگر آمد خدمت حضرت و گفت: «ای آقای من، ای سیّد من، ای مولای من! من کار بدی کردم، جنایتی کردم، می‌دانم و معترفم. حالا که شما از من خیلی بدتان آمده و نمی‌خواهید مرا ببینید، و مرا آزاد کردید، أقلاًّ مرا به کسی بفروشید تا از قیمت من چیزی عاید شما بشود. چرا من را آزاد کردید؟» حضرت فرمودند:

ای غلام! به آن خدایی که مرا خلق کرده است! من تو را آزاد نکردم از نقطۀ نظر اینکه از این عملی که از روی خطا از تو سر زده، دلم چرکین شده باشد؛ تو را آزاد کردم برای اینکه می‌دانستم تا هنگامی که در این خانه باشی، هر وقت چشمت به من بیفتد، حال ندامت و شرمندگی در تو پیدا می‌شود، من خواستم این حال برایت پیدا نشود، و لذا برای این جهت آزادت کردم.[[7]](#footnote-7)

 این یکی از روش ائمّه است. ببینید این غلام، بچّۀ امام را کشته است، امّا از روی خطا بوده است، حضرت می‌گویند: برو آزادت کردم! یعنی در مقابل این عملی هم که انجام دادی من نمی‌خواهم یک حال شرمندگی و انکسار در صورت تو ببینم، تو خطا کردی.

## کیفیّت برخورد و یا مقابلۀ پیامبر اکرم با خطاکاران و یا معاندین و کفّار

 امّا یک شخصی هست که او خطا نمی‌کند، از روی عمد این کار را می‌کند، از روی عمد آدم می‌کشد، از روی عمد زنا می‌کند و به ناموس مردم تعدّی می‌کند، و پافشاری می‌کند و شب‌نشینی هم می‌کند و دیگران را هم جمع می‌کند و دعوت می‌کند که این کار را بکنید، مال مردم را ببرید، ناموس مردم را ببرید، اصلاً باید این ‌کارها بشود! پیغمبر می‌آید و دعوتش می‌کند: آقاجان دست از این کار بردار، خلاف است! گوش نمی‌کند. بیا اسلام بیاور، ﴿إِنَّ ٱللَهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾![[8]](#footnote-8)

 گوش نمی‌کند. نصیحت می‌کند؛ گوش نمی‌کند. می‌رود منزلش و نصیحت می‌کند؛ گوش نمی‌کند. و علاوه بر اینکه گوش نمی‌کند، مدّعی بر خود پیغمبر می‌شود که اصلاً تو که هستی که آمدی و برای ما هم‌چنین دستوراتی آوردی؟! تو بیا مثل ما بشو! تو بیا در جرگۀ ما! ما چه قسمی این قبایل را می‌چاپیم، زن‌ها را می‌کشیم، بچّه‌ها را سَرِ نیزه می‌کنیم، مردها را سر می‌بریم و اموالشان را غارت می‌کنیم؛ تو هم بیا پیش ما، ما تو را رئیس خود قرار می‌دهیم، همه هم زیر پرچم و نگینت، هرچه می‌گیریم قسمت می‌کنیم، نصفش مال تو و نصفش مال همۀ ما. دست از این حرف‌هایت بردار! مرد خوب و درستی هستی، استوار هستی؛ امّا عیبت این است که از این حرف‌ها می‌زنی. دست از این حرف‌هایت بردار، ما تمام ثروت‌های خود را برای تو جمع می‌کنیم، بهترین دخترهای‌ زیبای دنیا را برای تو می‌آوریم، همه هم در تحت فرمان تو؛ امّا از این حرف‌هایت دست بردار!

 پیغمبر فرمود:

به خدا قسم، اگر در دست راست من خورشید و در دست چپ من ماه را بگذارید؛ قو لوا لا إلٰهَ‌ إلّا اللَه، تُفلِحوا، غیر از این راهی نیست.[[9]](#footnote-9)

 معارضه می‌کنند، سنگ می‌زنند و پای پیغمبر را می‌شکنند؛ پیغمبر می‌گوید: اینها مهمّ نیست، معارضۀ شخصی است به شخص من. پیغمبر را از مکّه بیرون می‌کنند، شکمبه بر سر پیغمبر می‌ریزند! همین عمرو عاص وزیر معاویه، یک وقت مشیمۀ شتر را آورد و روی سر پیغمبر گذاشت. مشیمه می‌دانید چیست؟ یعنی رحم و بچّه‌دان؛ که وقتی از شتر بیرون می‌آورند، پر از کثافت و خون و اینها است. پیغمبر در خانۀ خدا مشغول سجده بودند که در حال سجده [مشیمه را] آورد و روی سر پیغمبر گذاشت[[10]](#footnote-10).[[11]](#footnote-11) پیغمبر همۀ اینها را به خدا می‌سپارد، بلکه اصلاً به حساب نمی‌آورد؛ ولی این اصلاً یک حساب شخصی نیست، این یک جنایت است از روی بغض.

 پیمغبر را از مکّه بیرون کردند، رفت به طائف؛ برگشت، از مکّه بیرون کردند، آمد مدینه؛ حالا لشگر می‌کشند بیایند به مدینه و تمام مسلمان‌ها و پیغمبر را اصلاً نابود‌ کنند! خب اینجا انسان به وجدان خود حقّ دفاع هم نمی‌دهد؟ اگر انسان به وجدان خودش حقّ دفاع ندهد، انسان نیست! دیگر انسان با جماد چه فرقی می‌کند؟! لذا جنگ‌هایی که پیغمبر اکرم دارند در درجۀ اوّل فقط جنبۀ دفاعی بوده است. دفاع از ناموس و از شخصیّت، از فرائض انسان است و متعدّی را باید سرکوب کرد، غیر از این چاره نیست؛ و لذا در قرآن مجید داریم:

﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيّٖ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٞ﴾؛[[12]](#footnote-12) «چه بسیاری از پیغمبران که در رکاب آن پیغمبر، جماعت بسیاری از اصحاب [تربیت‌شدۀ عاشق و مشتاق] جنگ می‌کردند.»

## لزوم وجود دو جنبۀ رحمت و غضب در زندگی فردی و اجتماعی

 همۀ پیغمبران در جنگ با شمشیر بودند، چون شمشیر داشتن باعث حیات انسان است؛ در عین حال، خداوند أرحم‌الرّاحمین هم هست. ما در زندگانی فردی و اجتماعی می‌گوییم هم باید رحمت باشد و هم باید غضب باشد، و عالَم بر این دو اساس است.

 رحمت اقتضا می‌کند که انسان در یک زمینه به بچّه شکلات بدهد، و همان رحمت اقتضا می‌کند که در یک وقت انسان بچّه را گوش‌مالی بدهد. اگر آنجایی که انسان باید بچّه را گوش‌مالی بدهد، ولی ندهد، بر این بچّه جنایت کرده است! این بچّه لوس و نُنُر می‌شود، چهار روز می‌گذرد و به سنّ پانزده سال می‌رسد و کارهای ناشایست انجام می‌دهد. داد و بیداد پدر و مادر می‌رود بالا، و این مسکین نمی‌فهمد که تمام این بلاها را خودش بر سر خودش آورده است.

 اگر بچّه در سنّ دوسالگی و سه‌سالگی کار زشتی خواست انجام دهد، باید انسان به او بگوید: آقا این کار خوب نیست، نکن! نمی‌کند؛ امّا اگر خواست بکند، یک‌قدری محکم‌تر؛ اگر مرتبۀ سوّم خواست بکند، انسان لالۀ گوشش را یک خُرده می‌مالد ـ نه دو تا سیلی و دو تا لگد ها! ـ ، این بچّه دیگر نمی‌کند. امّا این پدر برای اینکه این ‌کار را نکرده است ـ چون بچّه‌اش است ـ تمام راه جنایات را برای او باز کرده است.

 پس آن پدری که به بچّه گوش‌مالی می‌دهد، دشمن بچّه نیست، نهایت درجۀ رحمت را به بچّه دارد؛ و در اثر این رحمت، حاضر شده بچّه را که نور چشم اوست گوش‌مالی بدهد، و در حال گوش‌مالی خودش هم بیش از بچّه ناراحت است، ولی چاره‌ نیست، این‌کار را باید برای سعادت بچّه بکند. این را می‌گویند: رحمت.

 پس رحمت دائماً شیرینی و شکلات دادن نیست؛ رحمت گوش‌مالی دادن است، رحمت به مدرسه فرستادن است، رحمت بالای سر بچّه ایستادن است که: خط را این‌طور بنویس! قرآن را این‌طور بخوان! این‌طور صحبت کن! نمازت را این‌طور بخوان! قبل از آفتاب برخیز! بچّه را بلند کند که نماز بخواند. انسان بر بچه رحمت نکرده است اگر بگذارد او بخوابد، و بگوید: بچّه‌ام پنج سالش است، شش سالش است، ده سالش است، حالا که نماز بر او واجب نیست!

## امام رضا علیه السّلام: «سبحان اللَه! فرزندت هشت سالش است و نماز نمی‌خواند!»

 حضرت فرمود: «وای بر تو! بچّه‌ات هشت سالش است و نماز نمی‌خواند!»[[13]](#footnote-13) بچه به سنّ شانزده سال می‌رسد، نماز نمی‌خواند؛ چرا؟ برای اینکه در هشت سال نماز ‌نخوانده؛ امّا اگر پدر بچّه را برای نماز خواندن بیدار کرد، بچّه نمازخوان می‌شود و در سنّ بلوغ خود‌به‌خود نماز می‌خواند و نمی‌تواند نماز را ترک کند، چون آشنا شده است. بنابراین گوش‌مالی دادن بچّه رحمت است.

## رحمت دو صورت دارد: محبّت کردن و گوش‌مالی دادن

 رحمت دو صورت و دو شکل دارد: یک شکلش شکلات دادن است، یک شکلش گوش‌مالی دادن است. بچّه که مریض می‌شود، رحمت به او چیست؟ اینکه انسان درِ دولابچه[[14]](#footnote-14) را ببندد تا بچّه شیرینی نخورد، میوه نخورد، غذاهای معمول و متعارف را نخورد! یک شیری برای او داغ می‌کند یا یک آبگوشت سادۀ بی‌نمکی، سابقاً یک کاسه فُلوس[[15]](#footnote-15) درست می‌کردند. اینها رحمت بچّه است یا نه؟

 حالا بچّه‌ای با خود می‌تواند بگوید که: عجب پدر جبّار یا مادر ظالمی دارم! افتاده به جان من و کاسۀ فُلوس به من می‌خوراند؟! اگر ندهد، بچّه می‌میرد. امروز هم که بچّه مریض می‌شود، می‌بَردش بیمارستان، دکتر می‌گوید: فوراً باید آپاندیسش را عمل کنی، چاره نیست، و الاّ می‌ترکد و بچّه را می‌کشد! بچّه را می‌اندازند زیر دست دکتر و فوراً عملش می‌کنند. بچّه می‌تواند بگوید: چرا زجرم می‌دهند و این کار را می‌کنند؟ این رحمت است دیگر! اگر پدر یا مادر در اجرای این امر نسبت به بچّۀ خود خودداری کنند، اینها جنایت نکرده‌اند؟!

 پس رحمت دو صورت دارد: ١. غذا دادن، تربیت کردن، محبّت کردن و لبخند زدن؛ ٢. گوش‌مالی دادن، پسِ‌گردنی زدن، کاسۀ فُلوس دادن، عمل جرّاحی کردن و مادّۀ فساد را بیرون آوردن است. عالَم قرب نیز بر این اساس است.

 اگر کسی در بدنش سیاه‌زخم پیدا شد فوراً باید پیش دکتر ببرند و آ‎ن سیاه‌زخم را بکَنند. اگر چند ساعت بگذرد، آن سیاه‌زخم تمام بدن را می‌گیرد و بیست و چهار ساعته انسان را می‌کشد. حالا انسان نباید بگوید: آقا چرا انگشتم را می‌بُرند؟ این انگشت، سیاه‌زخم گرفته و باید بُرید و دور انداخت؛ اگر نبُرید، تمام بدن را می‌گیرد و می‌کُشد و هلاک می‌کند.

## سریان رحمت واسعۀ پروردگار در بخشش خطاکاران و عقاب معاندین

 مردم گناه و جنایت می‌کنند، حالا گناهانی که می‌کنند چند قسم است:

 یکی از روی جهالت و نفهمی است، که غالباً گناهانی که روی غریزۀ جنسی و روابط جنسی است از روی این جهالت است! یا مال کسی را می‌برد از روی جهالت و نفهمی، بعد هم پشیمان می‌شود و اگر داشته باشد می‌دهد یا عذرخواهی می‌کند. همین عذرخواهی علامت توبه است و خدا می‌آمرزد. اگر بنا است که خدا نیامرزد، چه کسی به بهشت می‌رود؟ کیست که گناه نکرده باشد؟

 خدا می‌گوید: ببخش! چشمش را روی هم می‌گذارد، درِ بهشت باز است، ببرید! ببرید! شب تا صبح ملائکه ندا می‌کنند: بیایید توبه کنید!

 انسان می‌گوید: آخر من گناه کردم!

 چشمش را روی هم می‌گذارد، بابا برو گناه نکردی!

 ـ: من گناه کردم!

 ـ: من می‌گویم: نکردی، برو دیگر!

 او در بهشت را باز می‌کند و هُل می‌دهد؛ ما می‌گوییم: نمی‌خواهیم برویم!

 رحمت خدا این‌قدر واسع است که وقتی آدم برای مردم می‌خواند، مردم قبول نمی‌کنند!

 خدا می‌گوید: «در ماه رمضان هر کس توبه کند، خدا توبه‌اش را قبول می‌کند.» برمی‌گردد.

 خدا می‌گوید: «هر کس عصر روز نهم به عرفات حاضر بشود مانند کسی است که از مادر متولّد شده است؛ ملائکه می‌آیند به او خطاب می‌کنند: ای مرد! عملت را از سر بگیر! گناهانت همه آمرزیده شد.»[[16]](#footnote-16) چه کسی قبول می‌کند؟! می‌گوید: خدایا واقعاً من آمرزیده شدم؟!

 شب جمعه تا صبح درهای آسمان باز است، ملائکه می‌آیند و مدام مردم را دسته دسته به بهشت دعوت می‌کنند.[[17]](#footnote-17) شب تا صبح می‌رود و دعای کمیل هم می‌خواند و گریه هم می‌کند، وقتی به او می‌گویند: تو آمرزیده شدی، می‌گوید: من آمرزیده شدم؟! نه، آدم باور نمی‌کند. او باور نمی‌کند چون رحمت خدا را ندیده ‌ها! نگاه به دل خودش می‌کند و دل خودش قسیّ است، و لذا می‌گوید: چطور می‌شود خدا مرا به بهشت ببرد؟! بابا او دارد می‌برد، همۀ اینها را خدا می‌آمرزد.

## سوزاندن گناه‌کاران در آتش جهنّم برای تزکیه نمودن آنان

 امّا یک کسی پافشاری می‌کند، جدّیت می‌کند، در جنایت ایستادگی دارد و دست هم برنمی‌دارد؛ حالا خدا این را گوش‌مالی ندهد و تربیت و ادبش نکند؟! جهنّم، ادب است و سوختن در آتش جهنّم، تزکیه است؛ پس در آن موضع اگر خدا رحمت کند و عفو کند، غلط است!

ترحّم بر پلنگ تیزدندان \*\*\* ستم‌کاری بوَد بر گوسفندان[[18]](#footnote-18)

 گرگ آمده در گلّه و دارد همه را خفه می‌کند، انسان بیاید علاوه بر اینکه گوسفندان را در دهان او گذاشته، مقداری از آن نان و گوشتی هم که توی خورجین خودش است، تعارف به گرگ بکند؛ غلط است دیگر!

 خُب! خدایا من یقین دارم که تو أرحم‌الرّاحمین هستی؛ امّا در موضع عفو و رحمت. «و أشَدُّ‌ المُعاقبین فی ‌مَوضِع النَّکالِ و ‌النَّقِمة» در آنجایی که باید تلافی کنی. مگر کسی از دست تو می‌تواند فرار کند؟ کسی که با تو دشمنی کرده، ایستادگی کرده، جنایت کرده، کسی که در برابر عظمت و کبریائیّت تو ایستادگی کرده و در مقابل تو ایستاده است؛ و تو گفتی: من! و او هم گفت: من! مگر کسی می‌تواند فرار کند؟

 خدا سَهلُ‌الحساب است، برای که؟

 آقا، جناب‌عالی، بندۀ خدا، سهل‌الحساب هستید برای کسی که با شما سهل‌الحساب باشد. می‌گوید: آقاجان این بار را بیاور منزل ما و کمی کمک کن! او بار را می‌آورد و خنده می‌کند، بار را زمین می‌گذارد و از بار چیزی نمی‌دزدد و وقتی هم در منزل شما گذاشت، بچّۀ شما را سیلی نمی‌زند و وقتی در می‌زند، یک در بیشتر نمی‌زند و شما را از خواب بیدار و خسته نمی‌کند؛ شما مزد او را می‌دهی، زیاد هم می‌دهی، ناهارش را هم می‌دهی، إنعامش هم می‌کنی.

 امّا یک حمّال که بار را منزل می‌آورد، تق‌تق، تق‌تق، همسایه‌ها را بیدار می‌کند، تا در را به رویش باز می‌کنی فحش می‌دهد که چرا دیر باز کردی؟ یا بچّه که می‌رود پشتِ در، دو تا سیلی هم به بچّه می‌زند! بدون اجازه وارد دهلیز منزل هم می‌شود؛ بعد که به او می‌گویی: ای مرد کجا می‌آیی؟! دو تا فحش هم به تو می‌دهد! شما این را چه ‌کار می‌کنی؟ تمام درهای سالن و منزلت را باز می‌کنی و می‌گویی: آقا بفرما آن بالا؟! اگر این‌ کار را بکنید، شایسته نیست؛ این باید ادب بشود! اصلاً اساس زندگی بر این است!

## معنای جمال و جلال الهی

 «و أشَدُّ‌ المُعاقِبین»، خدا دارای دو صفت جمال و جلال است: جمال یعنی: بیا! جلال یعنی: برو! دورباش می‌زند. هر کسی که سنخیّت دارد بیاید در حرم؛ هر کسی که سنخیّت ندارد، آن تابش شعاعِ جمال، او را می‌زند و می‌گوید: در جای خود بگیر بایست، حقّ ورود نداری! این معنی‌اش عذاب است، لعنت است، دورباش است. اگر این‌طور نباشد، همه می‌خواهند در حرم فِنا و حرم ذات خدا بروند. آنجایی که امیرالمؤمنین علیه ‌السّلام و سلمان رفته‌اند، ابوسفیان هم می‌خواهد برود دیگر. خدا بیاید در را باز کند و بگوید: بیایید در ذات من، تمام شما افرادی که آلوده هستید به هزار جنایت و کثافت، همه بیایید اینجا! آقا اصلاً نمی‌شود!

 در کندوی زنبور عسل اگر یک‌ زنبور روی گل بَد بو نشسته باشد، آن پاسبان‌ها دو قطعه‌اش می‌کنند و می‌گویند: این می‌آید تمام کندو را فاسد می‌کند. و این صلاح کار است، یعنی اصل نظام کندو بر این است که زنبور‌هایی که از گل خوب خوردند وارد بشوند؛ نه از گل بد.

 پس بنابراین خدا که دارای جمال و جلال است، این غضب و این رحمتی که الآن ما در عالم مشاهده می‌کنیم، تازه از جمال و جلال اوست که تراوش کرده، این غرائزی را هم که در خود می‌بینیم از آنجا است.[[19]](#footnote-19)

 پس خدا خیلی رحیم است! این‌قدر رحیم است، رحیم است، رحیم است تا اینکه آدم باور نمی‌کند که این‌قدر رحیم باشد! آخر می‌گوید: آمرزیدم؛ آن‌وقت می‌گوید: نه، بابا بیا برو در بهشت! می‌گوید: من بروم در بهشت؟! ملائکه را هم می‌آورد؛ باور نمی‌کند. پیغمبران را می‌آورد، قسم می‌دهند؛ باور نمی‌کند. این‌قدر رحیم است، در آنجایی که جای رحمت و جای عفو است.

و أشَدُّ المُعاقبینَ فی مَوضع النَّکالِ و النَّقِمة؛

«نکال (یعنی بدبختی و تاریکی و شکنجه) و نَقِمت و عقوبت در آنجا خیلی شدید است، خیلی شدید، خیلی شدید!»

 کسی با شما در معامله سهل است، شما هم با او سهل هستید؛ کسی با شما در معامله سخت است، شما هم با او سخت هستید. اصلاً می‌خواهد کلاه سر شما بگذارد، شما هم خیلی مواظب هستید کلاه‌ سرتان نگذارد؛ امّا کسی که نمی‌خواهد کلاه سر شما بگذارد و مال شما را ببرد، سهل است، شما هم می‌گویید: آقا بگذار ١٠ تومان اضافه ببرد. خدا هم همین‌طور است ها! کسی که با خدا با دقّت باشد، خدا هم با او با دقّت کار می‌کند؛ کسی که با خدا سهل باشد، خدا هم سهل می‌گیرد، آسان، خیلی آسان![[20]](#footnote-20)

و أعظَمُ المُتَجَبِّرینَ فی مَوضِع الکبریاءِ و العَظَمة؛

«خدا از همۀ متجبّرین (یعنی جبّارها، آقاها، سلطان‌ها، دارای عزّت‌ها و شرف‌ها) شریف‌تر و عزیزتر است در آنجایی که کسی مقابل او اظهار آقایی می‌کند؛ آقاست و به او راه نمی‌دهد.»

 امّا کسی که اظهار مسکنت می‌کند و می‌گوید: تو أولیٰ هستی و سلطانی و تمام موجودات به دست تو هستند و من فقط بندۀ فانی هستم! می‌گوید: بندۀ فانی هستی؟ می‌گوید: بله! می‌گوید: بیا! من أعظَمُ المُتَجَبِّرینَ هستم در جای کبریاء و عظمت، نه در جای فقر و مسکنت؛ بیا در حرم من! تماماً برای تو زینت شده است، تمام این حور و غلمان را من برای تو خلق کردم، ﴿جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [[21]](#footnote-21) همه مال توست، اینها همه مال توست، من که نمی‌خواهم، این عالم وجود را من فقط برای تو آفریدم، نه برای خودم، خودم که از مظاهر خودم غنی هستم، این برای توست.[[22]](#footnote-22)

## داستان رومیان و چینیان نقّاش در مثنوی

 می‌گویند: یک وقتی رومی‌ها و چینی‌ها خواستند در صنعت نقّاشی مسابقه بدهند، چینی‌ها خیلی در صنعت نقّاشی استاد بودند و نقّاشخانۀ چین و نقّاشی‌های چینی در چند هزار سال پیش معروف و مشهور بود، رومی‌ها هم خُب در صنعت نقّاشی خیلی معروف و مشهور بودند. صنعت‌گران چینی و رومی آمدند و در محلّی یک دیوار را اختصاص به چینی‌ها دادند، و این طرف هم دیوار مقابلش را اختصاص به رومی‌ها دادند. گفتند: هر صنعتی می‌خواهید روی این دیوار بکنید و هر نقشی می‌خواهید بزنید! یک پرده‌ای هم کشیدند وسط که اینها از کارهای آنها و آنها از کارهای اینها خبر نداشته‌ باشند، تا مدّت چهل روز، پنجاه روز، دو ‌ماه یا هرچه ... تا نقّاشی‌شان تمام بشود، بعد پرده را بردارند، و بعد سلطان مملکت بیاید و بزرگان قضاوت کنند که صنعت رومی‌ها بهتر بوده است یا صنعت چینی‌ها؟

 پرده را هم در این وسط زدند و صنعت‌گران چینی این طرف و رومی آن طرف مشغول نقّاشی شدند. الآن بعضی نقّاشی‌های آن زمان و آثارش هست‌ ها! واقعاً عجیب نقّاشی‌هایی بوده است! چینی‌ها مشغول شدند به انواع و اقسام مناظر و درخت‌ها و مناظر طلوع خورشید و غروب خورشید و نهرها و درخت‌ها و کوه‌ها و پرندگان و هر نقشِ عالی دیگری که در نظرشان بود از آن زمان، به نحو احسن و أتمّ در آن مدّت روی دیوار کشیدند، با بهترین رنگ‌آمیزی.

 رومی‌ها در تمام این مدّت، یک نقشه هم نکشیدند، شروع کردند دیوار را صیقل دادن، هی صیقل دادند، دادند، دادند، دادند تا این دیوار شد مثل آینه.

 صیقل که می‌دانید چیست؟ این آهن را صیقل می‌دهند یعنی: آهن را سوهان می‌کنند، بعد یک سوهان نرم می‌کشند رویش، بعد روی آن را یک سوهان نرم‌تر که می‌گویند سوهانِ مَصقَل، بعد روی آن سوهان مصقل با سمباده ـ سمبادۀ آهنی‌ نه سمبادۀ چوبی ـ اوّل با سمبادۀ زبر، بعد هم یک سمبادۀ نرم، بعد هم یک سمباده که این‌قدر نرم است که مثل کهنه می‌ماند، وقتی که این را می‌کشند روی این آهن، دیگر بعد از این درجات می‌بینید مثل آینه می‌شود، واقعاً مثل آینه می‌شود ها! یعنی در آن آهن سیاه که این بلاها را به سرش آوردید، صورت شما و حتّی تخم چشم و مژه‌ها دیده می‌شود.

 رومی‌ها روی آن دیوار شروع کردند صیقل دادن و تا توانستند صیقل دادند. بعد از آن روز معیّنی که آمدند و پرده را برداشتند، دیدند تمام نقشه‌های آن طرف، اینجا عالی‌تر و جلوه‌اش هم بیشتر است! و اینها برنده شدند. اینها هیچ کاری نکرده بودند ‌ها! هیچ سختی‌ای نکشیده بودند ها! دیدند هر زحمتی آنها کشیدند، اینجا جلوه کرده است.[[23]](#footnote-23)

## صیقل دادن قلب یعنی اعتراف به عبودیّت و مسکنت

 بندگان خدا می‌روند پیش خدا و می‌گویند: آخر ما چیزی نداریم، ما مسکنت داریم، ما عبودیّت داریم! تو از ما فلان عمل را خواستی و ما به اندازۀ کم‌و بیش استعدادمان یک کارهایی کردیم، امّا از ما این برنمی‌آید؛ امّا معترفیم تو آقا هستی و ما بنده، تو مولا هستی و ما عبد. این همان معنای اعتراف بر عبودیّت است، این معنا همان صیقل دادن قلب است. وقتی این‌طور شد، تمام عکس‌های آنجا می‌آید. خدا می‌گوید: حالا که این‌طور است، من هم هرچه دارم می‌دهم به تو، تو که در مقابل کبریائیّت ما نایستادی و در مقابل ما سپر نگرفتی، ما با آدم بی‌سپر که جنگ نمی‌کنیم و از او خراج و مالیات نمی‌گیریم، ما هم سپری نداریم! دلت را پاک کردی؛ تمام انوار ما، اسماء ما و صفات ما همه تجلّی می‌کند در دل خودت، دل خودت را تماشا کن! پس خدا أعظَمُ المُتَجَبِّرین است، امّا در مقابل چه؟ فی مَوضعِ الکبریاءِ و العَظَمة.

 خدایا حالا که من یقین دارم تو أرحم‌الرّاحمین هستی در موضع عفو و رحمت، و أشدّالمعاقبین در موضع نکال و نَقمت، و أعظم‌المتجبّرین در موضع کبریاء و عظمت، و یقین دارم که این صفات در توست؛ از تو خواهش‌هایی دارم: می‌خواهم با تو بنشینم و صحبت کنم! نگاه کن و ببین من چه می‌گویم! می‌خواهم با تو صحبت کنم، تا فردای قیامت نگویی که فلان مطلب را به من نگفت! من دارم به تو می‌گویم ای خدا، نگاه کن‌! دو تا شاهد هم دارم که در روز قیامت این دو تا شاهد شهادت بدهند.

 حالا این را هم داریم بیان می‌کنیم: خدایا، من این‌چنین یقینی دارم به صفات تو؛ حالا که این‌طور است، گوشَت را باز کن، من دارم با تو مناجات می‌کنم! مناجاتی که در سر تا سر این دعا بیان می‌کنیم. اللَهمّ صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد

1. الإقبال بالأعمال الحسنة، سیّد بن طاووس، ج ١، ص ١٣٨:

   «دعای افتتاح را محمّد بن أبی‌قرة با سند متّصل خود از سکونی نقل کرده است که سکونی می‌گوید: ”از احمد بن محمّد بن عثمان خواستم تا دعاهایی را که عمویش محمّد بن عثمان بن سعید عمری ـ که از نوّاب خاصّ حضرت بقیّة‌الله عجّل الله تعالی فرجه الشریف است ـ در ماه رمضان می‌خواند، برای من بیاورد؛ پس او دفتری با جلد قرمز رنگ آورد و این دعا در ضمن أدعیۀ آن دفتر بود.“» [↑](#footnote-ref-1)
2. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ١، ص ١٥٧:

   «أبوحمزۀ ثمالی روایت کرد که امام سجّاد علیه السّلام در ماه رمضان تمام شب را نماز می‌خواندند، و چون هنگام سحر می‌شد این دعا را قرائت می‌فرمودند.» [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره آل‌عمران (٣) آیه ١٦٤. [↑](#footnote-ref-3)
4. الکافی، ج ٢، ص ١٠٧، باب العفو. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره بقره (٢) آیه ١٧٩. [↑](#footnote-ref-5)
6. مطلع انوار، ج ٤، ص ١٦١ ـ ١٦٧؛ و هم‌چنین جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به سالک آگاه. [↑](#footnote-ref-6)
7. کشف الغُمّة فی معرفة الأئمّة، ج ٢، ص ٨١، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-7)
8. سورۀ نحل (١٦) آیه ٩٠. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١٤٩:

   «حقّاً خداوند شما را به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند.» [↑](#footnote-ref-8)
9. تفسیر القمی، ج ٢، ص ٢٢٨:

   «فَقالَ‌: ”لَو وَضَعوا الشَّمسَ فی یَمینی و القَمَرَ فی یَساری، ما أرَدتُهُ؛ و لَکِن یُعطونی کَلِمَةً یَملِکونَ بِها العَرَبَ و تَدینُ لَهُم بِها العَجَمُ و یَکونونَ مُلوکًا فی‌ الجَنَّةِ.“

   فَقالَ لَهُم أبوطالِبٍ ذَلِکَ، فَقالوا: نَعَم، و عَشرُ کَلِماتٍ! فَقالَ لَهُم رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”تَشهَدونَ أن لا إلَهَ إلّا الله‌ و أنّی رَسولُ الله‌.“» [↑](#footnote-ref-9)
10. بحار الأنوار، ج ٣٣، ص ٢٢٩؛ شرح نهج البلاغة، ابن‌أبی‌الحدید، ج ٦، ص ٢٨٢؛ امام شناسی، ج ٤، ص ١٤٤. [↑](#footnote-ref-10)
11. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مصائب وارده بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رجوع شود به امام شناسی، ج ١، ص ١١٨؛ نور ملکوت قرآن، ج ٤، ص ٣٣٨. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره آل‌عمران (٣) آیه ١٤٦. [↑](#footnote-ref-12)
13. من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ٢٨٠:

    «و رُوِیَ عن الحسن بن قارنٍ، أنّهُ قال: سألتُ أباالحسن الرّضا علیه السّلام ـ أو سُئِلَ و أنا أسمَعُ ـ عن الرَّجُلِ یَختِنُ وَلَدَهُ، و هو لا یُصَلّی الیومَ و الیَومَینِ، فَقال: ”و کَم أتیٰ علَی الغُلام؟“ فَقال: ثَمانِیَ سِنینَ. فقال: ”سبحانَ اللهِ! یَترُکُ الصَّلاةَ!“ قالَ: قُلتُ: یُصیبُهُ الوَجَعُ! قال: ”یُصَلّی علیٰ نحوِ ما یَقدِر!“» [↑](#footnote-ref-13)
14. کمدهای کوچکی که در گذشته در مکان‌های مختلف خانه برای قرار دادن اشیاء مورد نیاز قرار می‌دادند. (محقّق) [↑](#footnote-ref-14)
15. فلوس یا خرنوب هندی: نوعی گیاه است که از آن در مصارف دارویی استفاده می‌شود. (محقّق) [↑](#footnote-ref-15)
16. تفسیر العیّاشی، ج ١، ص ١٠٠:

    «عن أبی‌بصیر، عن أبی‌عبد‌الله، قال: ”إنَّ العبدَ المؤمنَ حین یَخرُج من بیته حاجًّا، لا یَخطو خُطوةً و لا یَخطو به راحلتُه إلّا کتب اللهُ له بها حسنةً و مَحا عنه سیّئةً و رَفَع له بها درجةً، فإذا وقفَ بعَرَفاتٍ فلو کانت له ذنوبٌ عدَدَ الثَّریٰ، رجَع کما وَلَدَته أمُّه، فقال له: استأنِفِ العملَ!

    یقولُ الله:﴿فَمَن تَعَجَّلَ فِي يَوۡمَيۡنِ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۖ لِمَنِ ٱتَّقَىٰۗ﴾ .\*“»

    \* سوره بقره (٢) آیه ٢٠٣. [↑](#footnote-ref-16)
17. تفسیر القمّی، ج ٢، ص ٢٠٤:

    «عن أبی‌عبد‌الله علیه السّلام، قال: إنّ الربَّ تبارک و تعالیٰ یَنزِل أمرُه کلَّ لیلةِ جُمُعةٍ إلَی السّماء الدّنیا من أوّل اللّیل، و فی کلّ لیلةٍ فی الثُّلُث الأخیر و أمامَه مَلکٌ یُنادی: ”هل مِن تائبٍ یُتابُ علیه؟ هل من مستغفر فیُغفَرَ له؟ هل من سائلٍ فیُعطیٰ سُؤلَه؟ اللهمَّ أعْطِ لکُلِّ مُنفِقٍ خَلَفًا و لکلِّ ممُسِکٍ تَلَفًا!“ إلیٰ أن یَطلُعَ الفجرُ، فإذا طلَع الفجرُ عاد أمرُ الربِّ إلیٰ عرشِه، فیُقَسَّمُ الأرزاقُ بَین العباد.» [↑](#footnote-ref-17)
18. گلستان، باب ٨، ص ٢٣٤. [↑](#footnote-ref-18)
19. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون تبیین و تقریر زیبای حضرت علاّمۀ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ از صفات جمال و جلال حضرت حق، رجوع شود به تفسیر آیۀ نور، ص ٢٤٩. [↑](#footnote-ref-19)
20. الکافی، ج ٢، ص ٧٢:

    «عن أبی‌الحسن الرّضا علیه السّلام قال: ”أحسِنِ الظّنَّ باللهِ، فإنّ اللهَ عزّوجلّ یقولُ: أنا عندَ ظنِّ عَبدیَ المؤمنِ بی، إن خیرًا فخَیرًا و إن شرًّا فشَرًّا.“» [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره محمّد (٤٧) آیه ١٢. امام شناسی، ج ٩، ص ٢٧٤:

    «در بهشت‌های برین که درختان آنها از کثرت درخت سر به‌هم آورده است، و در زیر آن درختان نهرهایی جاری است.» [↑](#footnote-ref-21)
22. مشارق‌ أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین علیه السّلام، ص ٢٨٣؛ ‌الجواهر السَنیّة فی الأحادیث القدسیّة، ص ٧١٠:

    «و أنّه قد جاء فی الأحادیث القدسیّة: أنّ الله جلّ جلاله یقول: ”عبدی! خلَقتُ الأشیاءَ لأجلِک و خلقتُکَ لأجلی، وهَبتُکَ الدّنیا بالإحسان و الآخرةَ بالإیمان.“»‌ [↑](#footnote-ref-22)
23. مثنوی معنوی، دفتر اوّل:

    «ور مثالی خواهی از علم نهان \*\* قصّه ‌گو از رومیان و چینیان

    چینیان گفتند: ما نقّاش‌تر \*\* رومیان گفتند: ما را کرّ و فرّ

    گفت سلطان: امتحان خواهم در این \*\* کز شماها کیست در دعوا گزین؟

    اهل چین و روم چون حاضر شدند \*\* رومیان از بحث در مکث آمدند

    چینیان گفتند: یک خانه به ما \*\* خاص بسپارید و یک آنِ شما

    بود دو خانه مقابل، دربه‌در \*\* زان یکی چینی ستد، رومی دگر

    چینیان صد رنگ از شه خواستند \*\* پس خزینه باز کرد آن ارجمند

    هر صباحی از خزینه رنگ‌ها \*\* چینیان را راتبه بود از عطا

    رومیان گفتند: نی نقش و نه رنگ \*\* درخور آید کار را جز رفعِ زنگ

    در فرو بستند و صیقل می‌زدند \*\* همچو گردون ساده و صافی شدند

    از دو صد رنگی به بی‌رنگی رهی ا‌ست \*\* رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مهی ‌است

    هرچه اندر ابر ضو بینی و تاب \*\* آن ز اختر دان و ماه و آفتاب

    چینیان چون از عمل فارغ شدند \*\* از پی شادی دهل‌ها می‌زدند

    شه در آمد دید آنجا نقش‌ها \*\* می‌ربود آن عقل را و فهم را

    بعد از آن آمد به سوی رومیان \*\* پرده را بالا کشیدند از میان

    عکس آن تصویر و آن کردارها \*\* زد برین صافی‌شده دیوارها

    هرچه آنجا دید اینجا بهْ نمود \*\* دیده را از دیده‌خانه می‌ربود» [↑](#footnote-ref-23)